

شاه خراسان شعری از رهی معیری

۲۸ آذر ۱۳۹۳ ساعت ۱۸:۴۱

رهی معیری یکی از شاعران پارسی گوی معاصر است که در غزل سرایی شهره بوده است و طبع زیبا و دلکشی داشت.

دیده فرو بستهام از خاکیان
تا نگرم جلوه افلاکیان

شاید از این پرده ندایی دهند
یک نفسم راه به جایی دهند

ای که بر این پرده خاطر فریب
دوخته‌های دیده حسرت نصیب

آب بزن چشم هوسناک را
با نظر پاک ببین پاک را

آن که در این پرده گذر یافته است
چون سحر از فیض نظر یافته است

خوی سحر گیر و نظر پاک باش
رازگشاینده افلاک باش

خانه تن جایگه زیست نیست
در خور جانِ فلکی نیست، نیست

آن که تو داری سرِ سودای او

برتر از این پایه بود جای او

چشمه مسکین نه گهر پرور است
گوهر نایاب به دریا در است

ما که بدان دریا پیوسته‌ایم
چشم ز هر چشمه فرو بسته‌ایم

پهنه دریا چو نظرگاه ماست
چشمه ناچیز نه دلخواه ماست

پرتو این کوب رخشان نگر
کوبه شاه خراسان نگر

آینه غیب نما را ببین
ترک خودی گوی و خدا را ببین

هر که بر او نور رضا تافته است
در دل خود گنج رضا یافته است

سایه شه مایه خرسندی است
مُلک رضا مُلک رضامندی است

کعبه کجا؟ طُوف حَریمش کجا؟
نافه کجا؟ بوی نسیمش کجا؟

خاک ز فیض قدَمش زر شده
وز نفسش نافه معطر شده

من کییم؟ از خیلِ غلامان او
دستِ طلب سوده به دامان او

ذره سرگشته خورشیدِ عشق
مرده، ولی زنده جاویدِ عشق

شاه خراسان را دربان منم
خاک در شاه خراسان منم

چون فلک آیین کهن ساز کرد
شیوه نامردمی آغاز کرد

چاره‌گر، از چاره‌گری باز ماند
طایر اندیشه ز پرواز ماند

با تن رنجور و دل ناصبور
چاره از او خواستم از راه دور

نیم‌شب، از طالع خندان من
صبح برآمد ز گریبان من

رحمت شه درد مرا چاره کرد
زنده ام از لطف دگرباره کرد

باده باقی به سبو یافتم
و این همه از دولت او یافتم

شاعر: رهی معیری

